

تأملی در مشروعیت مرور زمان مدنی*

احمد دیلمی

گروه حقوق خصوصی دانشگاه قم

چکیده

مرور زمان مدنی اصولاً مسئله‌ای حقوقی است، لکن ناظر به مرحله دادرسی؛ و از مباحث مهم آیین دادرسی مدنی است.

در حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران، شورای نگهبان مرور زمان را در حقوق مدنی، به طور کلی مخالف موازین شرعی می‌داند. مرور زمان عام یعنی مهلت‌ها و مواعد در قوانین مورد تأیید شورای نگهبان پذیرفته شده است که ماهیتی یکسان با مرور زمان خاص دارند.

در متون روایی امامیه روایاتی وجود دارد که در مجموع می‌تواند مبنای پذیرش قاعده مرور زمان قرار گیرد. مشروعیت مرور زمان مدنی را با اصول و قواعدی مانند قاعده اعراض، اسقاط و ابراء، حیازت، حکم حکومتی و قاعده عقلی ضرورت حفظ نظام اجتماعی نیز می‌توان پذیرفت.

کلید واژه‌ها: مرور زمان مدنی، قاعده اعراض، قاعده حیازت، حکم حکومتی، قاعده حفظ نظام اجتماعی.

مقدمه

مرور زمان در فرهنگ حقوقی عرب اغلب با عنوان «التقادم» و گاهی با عنوان «مرور الزمن» یا «مضى المدة» بیان می‌شود. (جیرار کورنو، ۱۴۱۸، ۵۲۹/۱-۵۳۰). نزد حقوق‌دانان انگلیسی زبان، رایج‌ترین عنوان آن «Prescription» است، اگرچه با عنوان «Limitation» و «Lapse of time» نیز مطرح می‌شود (Black, 1993, p. 926 & 1997, p. 350). (A. Martin) و متداول‌ترین اصطلاح آن در فرهنگ حقوقی فرانسه «La prescription» است (الوهب، ۱۹۹۸، ۲۴۳).

مرور زمان مدنی، تجاری و کیفری، اصلی‌ترین انواع مرور زمان هستند. این نوشتار تنها به بررسی مرور زمان مدنی می‌پردازد.

مرور زمان مدنی اصولاً مسئله‌ای حقوقی است، لکن ناظر به قضاوت؛ یعنی در مرحله رسیدگی به دعوا و صدور حکم مطرح می‌شود. بنابراین، ماهیتاً یکی از مباحث مهم آیین دادرسی مدنی است، و به طور عمده در این قبیل منابع بررسی می‌شود، و به دلیل آثار فراوان و حیاتی آن در روابط حقوقی افراد، از اهمیت ویژه‌ای در مباحث حقوقی و قضایی برخوردار است؛ زیرا بر اساس نظریه مرور زمان مدنی و مبانی تنوریک آن، فردی که نسبت به حقی ادعایی دارد، اگر در واقع نیز حقی داشته باشد، هرگاه در مدت مقرر شده برای مرور زمان اقدام به استیفای آن نکند، محاکم قضایی از استماع و رسیدگی به دعوای او خودداری خواهند کرد. از سوی دیگر، فردی که مالی را در اختیار دارد و از امکان تصرف در عین و منافع آن برخوردار است، پس از گذشت زمان معینی از مبدأ این تصرف، و عدم طرح ادعایی از جانب مدعی احتمالی، ادعایی در محکمه علیه او، حتی اگر از طریق نامشروعی به این امکان و تصرف دست یافته باشد، پذیرفته نیست. بنابراین، اگرچه مفاد نظریه مرور زمان، اصولاً ناظر به مرحله دادرسی و قضاوت است، حتی اگر مدلول مستقیم آن نفی مالکیت مدعی نباشد، سلب حق اقامه دعوا، در خارج از مدت مرور زمان، همان آثار نفی صریح مالکیت را برای

مدعی در پی دارد و در مقابل، اثبات کننده آثار واقعی مالکیت برای فرد متصرف است. بر اساس نظریه مرور زمان مدنی، این قاعده کارکردی همانند یک دلیل اثباتی و قاطع دعوا دارد که از یک سو، وضعیت متصرف را تثبیت می‌کند و از جانب دیگر امکان طرح هرگونه ادعایی را از مدعی می‌گیرد. در نتیجه، بحث مرور زمان از اهمیت اساسی برخوردار است و هر نظام حقوقی و قضایی ای ناگزیر از ارائه دلایل خردپسند در نفی یا اثبات آن است.

در میان محورهای مختلفی که در حوزه بحث مرور زمان مدنی مطرح است، پرداختن به مبانی آن از اولویت منطقی برخوردار و با اهداف این نوشته سازگارتر است. جهت تعیین دقیق محل بحث، یادآور می‌گردد که حصول مرور زمان مدنی دارای شرایطی است که توجه به آن می‌تواند مانع پیدایش بسیاری از تردیدها در مباحث مطرح در این نوشتار گردد. این شرایط عبارتند از: تصرف مالکانه، مسالمت آمیز، مستمر و علنی متصرف، و در مقابل، سکوت فردی که نسبت به حق ادعایی خود آگاهی داشته و امکان مطالبه آن را دارد؛ و افزون بر آن گذشت مدت زمانی که برای مطالبه این حق کافی بوده و معمولاً افراد، اگر در صدد گرفتن حق خود باشند، در این مدت اقدام خواهند کرد، حتی اگر اقدام آنها به نتیجه نرسد.

آگاهی از نظرات رسمی مراجع قانونگذاری و قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران می‌تواند زمینه مناسبی برای بررسی تحلیلی موضوع از منظر فقه و حقوق اسلامی باشد. بیان دیدگاه شورای نگهبان قانون اساسی و قوانین موضوعه و جاری جمهوری اسلامی ایران با این هدف صورت می‌گیرد.

دیدگاه شورای نگهبان

شورای نگهبان، با استناد به اطلاق اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرور زمان مدنی را با اکثریت آرای فقهای شورا، مخالف با موازین

شرع اعلام کرد. قید اکثریت نشان می‌دهد که به نظر برخی از فقهای شورای نگهبان این امر مخالفی با موازین شرع ندارد.

همچنین، شورای نگهبان اعلام کرد که مرور زمان تعقیب تخلفات پزشکی، مطرح شده در ماده ۶۱ آیین نامه انتظامی نظام پزشکی، مخالفی با موازین شرعی ندارد. توجه به متن اظهار نظر شورای نگهبان نشان می‌دهد که فقهای شورای نگهبان در این نظریه خود بر دو نکته زیر، به عنوان دلیل، تأکید ورزیده‌اند:

یک. آیین نامه انتظامی نظام پزشکی، تنها بر موارد تخلف پزشکان حکومت دارد و با امور کیفری (جرایم) و امور حقوقی ارتباطی ندارد، و تنها به منظور حفظ نظم در جامعه تنظیم شده است.

دو. امور انتظامی پزشکی، با حقوق افراد ارتباطی ندارد؛ زیرا اگر حقوقی از افراد تضییع گردد، در محاکم دادگستری قابل رسیدگی است و مشمول مرور زمان نمی‌شود. شورای نگهبان در تاریخ ۱۳۶۳/۸/۲۲ اعلام کرد که مرور زمان مطرح شده در ماده ۳۱ قانون استخدام قضات (مصوب اسفند ۱۳۰۶) در مورد تعقیب انتظامی قضات، با موازین شرعی مغایرتی ندارد. متن نظریه شورای نگهبان را می‌توان چنین تجزیه و تحلیل کرد که از نظر این شورا تخلفات یا انتظامی است یا شرعی. تخلفات شرعی یا از نوع تخلفات مستوجب حد است یا مستوجب غیر حد. ظاهراً مراد از غیر حدود تنها تعزیرات است، زیرا در این نظریه آمده است: «در غیر حدود پس از مرور زمان معین نیز امر تعقیب و عدم تعقیب آن با حاکم شرع است.» این امر با قاعده حاکم بر تعزیرات، یعنی «التعزیر بما یراه الحاکم» سازگاری دارد و بنابراین، شامل دیات نمی‌گردد و دیات در قسم سوم از تخلفات شرعی داخل می‌شود. نوع سوم تخلفات شرعی، تخلفاتی است که مستوجب ضمان مالی است و جنبه حقوقی دارد.

افزون بر این، شورای نگهبان اعلام کرد که اطلاق نظریه این شورا، مبنی بر مخالفت مرور زمان مدنی با موازین شرعی، شامل دعاوی اشخاص حقیقی یا

حقوقی ای که در قوانین و مقررات کشورشان مرور زمان پذیرفته شده است، نمی‌شود.

(مهرپور، ۱۳۷۱: ص ۱۸۳ و ۲۳۱-۲۳۵)

در این نظریه، شورای نگهبان به دلیل استنادی خود هیچ اشاره‌ای نکرده است، لکن ظاهراً مستند این نظریه قاعده الزام است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ۱۷، ۸۴ و ۴۸۵؛ حکیم، ۱۴۰۴، ۱۴، ۵۲۶/۱۴)، البته اگر قاعده الزام، شامل احکام حقوقی غیر دینی کفار هم بشود. همچنین، بدون تردید، شورا در این نظریه به موارد مطرح شده در سؤال توجه جدی داشته است. در سؤال مربوطه چنین آمده است: عدم اعمال قاعده مرور زمان، نسبت به دعاوی خارجی علیه شرکتها و مؤسسات ایرانی، علاوه بر تحمل زیان های فراوان از جانب طرف ایرانی، موجب پرداخت خسارت های سنگینی به طرف خارجی می گردد. به علاوه، چنان که دریافت بهره از خارجیان غیر مسلمان مغایرتی با شرع ندارد، اعمال قاعده مرور زمان علیه دعاوی خارجیان غیر مسلمان نیز نباید با موازین شرعی مغایرتی داشته باشد. دریک برداشت از دیدگاه های مذکور شورای نگهبان و نظر این شورا در خصوص برخی از موارد مرور زمان کیفری، می توان گفت که این شورا با کلیت نهاد مرور زمان مخالفتی ندارد و تنها برخی از موارد آن را خلاف موازین شرعی می داند.

هدف از مرور قوانین موضوعه جمهوری اسلامی، بررسی سلوک عملی قانونگذار و به ویژه مرجع رسمی اعلام مشروعیت قوانین، در قبال مرور زمان در مفهوم عام و خاص آن است. وجود نمونه هایی از مرور زمان عام یا خاص در قوانین موضوعه قبل از انقلاب، از قبیل آنچه در قانون تجارت و قانون امور حسبی وجود دارد، می تواند ناشی از غفلت باشد و شاید نتواند مستندی در جهت هدف مذکور به شمار آید. بنابراین، تنها به مرور قوانین و مقررات پس از انقلاب پرداخته می شود.

تعریفی که در منابع رایج حقوقی از مرور زمان ارایه می گردد، در واقع همان مفهومی است که در این نوشتار به آن مرور زمان خاص گفته می شود. مراد از مرور

زمان عام هرگونه گذشت زمان، مهلت و موعدی است که شخص با سپری شدن آن حقی را از دست داده، و یا واجد حقی از جمله حق اقامه دعوا می‌گردد. به نظر می‌رسد که تفاوت این دو در عموم و خصوص، نوعی و شخصی بودن و طول مدت آن‌ها است، اما در ذات و ماهیت تفاوتی ندارند و حقیقت هر دو از دست دادن یا به دست آوردن نوعی حق، از جمله حق اقامه دعوا در اثر گذشت زمان است و هر دو به منظور حفظ نظم قضایی مقرر گردیده‌اند. چنین نیست که "مهلت یا موعده" زمان طبیعی لازم برای انجام یک عمل باشد، بر خلاف مرور زمان. همچنین، نمی‌توان گفت در مهلت‌ها و مواعد پذیرفته شده در قانون یا فقه، زمان موثر در پیدایش قانون است، ولی در مرور زمان این طور نیست؛ زیرا، مدت مرور زمان نیز با توجه به آثار واقعی گذشت زمان در هر مورد، مقرر می‌گردد.

این نوشتار، درصدد بررسی این امر است که، آیا می‌توان مبنای مشروعی برای ایجاد و زوال حق، از جمله حق اقامه دعوا در نتیجه گذشت زمان پیدا کرد یا خیر؟ بنابراین، مرور زمان عام و خاص، هر دو می‌تواند در قلمرو بحث قرار گیرد. ارائه موارد متعددی از پذیرش اجتناب ناپذیر مرور زمان عام می‌تواند شهادتی بر ضرورت پذیرش کلیت مرور زمان خاص باشد. با توجه به این حقیقت، به نمونه‌هایی از پذیرش مرور زمان عام، که می‌تواند در واقع تحت عنوان مهلت و موعده قرار گیرد و حتی ماهیت ارفاق داشته باشد اشاره می‌شود. از جمله: مهلت پایان جلسه اول دادرسی، مهلت سه روزه، مهلت پنج روزه، مهلت یک هفته‌ای، مهلت ده روزه، مهلت پانزده روزه، مهلت بیست روزه، مهلت یک ماهه، مهلت دو ماهه و مهلت دو ساله (از جمله ر.ک: مواد ۸۷، ۴۳۳، ۲۳۴، ۵۴، ۱۲۰، ۳۹، ۳۳۶ و ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی جدید).

پرسش اصلی این است که مبنای پذیرش این مواعد چیست و دلیل مشروعیت آنها کدام است. بدیهی است نتیجه اعمال این مواعدها، دست کم در پاره‌ای موارد، عدم استماع دعوی صاحب حق و در نتیجه محرومیت او از حقش و اسقاط حق او و در

مقابل، به رسمیت شناختن حق طرف مقابل و تثبیت حق او به صرف گذشت زمان است.

آیا حقیقت و گوهر مرور زمان در مفهوم خاص آن چیزی غیر از این است؟ توجه به این نکته که هر چه مدت مرور زمان کمتر باشد (چنان که در موارد مذکور این چنین است، برخلاف مرور زمان عام که اصولاً طولانی تر است) احتمال محروم شدن صاحب حق از حقتش بیشتر است، ضرورت پاسخ گویی به این پرسش‌ها را بیشتر می‌کند. پی‌گیری این پرسش‌ها در گفتار بعدی، در هنگام بررسی مبانی فقهی مرور زمان با توجه به دیدگاه‌های نظری و سیره عملی قانونگذار پس از انقلاب اسلامی، صورت خواهد گرفت.

مبانی مرور زمان مدنی در فقه اسلامی

در این جا، مبانی ارائه شده یا مبانی که می‌توان برای مرور زمان ارائه کرد، از منظر فقهی بررسی می‌شود.

أ) ادله خاص فقهی

برخی از فقیهان یا حقوقدانان اهل سنت له یا علیه مرور زمان، به روایاتی تمسک جسته‌اند (الامین، ۱۹۳۳، ۷۱۰؛ محمد عبدالجواد، ۱۳۹۷، ۱۸، به بعد). روایات مذکور در منابع امامیه به قرار زیر است:

۱- امام کاظم (ع): زمین از آن خداوند است، که آن را وقف (روزی) بندگان‌ش قرار داده است. بنابراین، هرگاه کسی زمینی را به مدت سه سال متوالی بدون دلیل، بلااستفاده بگذارد، زمین مذکور از دست او گرفته (خارج) شده و به دیگری داده می‌شود و اگر کسی مطالبه حق خویش را به مدت ده سال ترک نماید، دیگر حقی نخواهد داشت (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۱۷، ۳۴۵؛ کلینی، ۱۳۶۷، ۵، ۲۹۷؛ طوسی،

۲- امام صادق (ع): کسی که زمینی از او گرفته شود و سه سال از مطالبه آن خودداری کند، پس از گذشت سه ستال مطالبه آن برای او جایز نیست (حر عاملی، ۳۴۵/۱۷؛ طوسی، ۲۳۳/۷).

مرحوم شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق.) به دنبال نقل این دو روایت می‌گوید: «شاید این روایت و روایت قبل از آن به موردی اختصاص داشته باشد که زمین پس از آن‌که در ابتدا احیا و آباد شده بود، دوباره مخروبه گردد.

همچنین، شاید واژه «حق» در آخر حدیث اول، به حق متعلق به زمینی که در آن درخت کاشته شده و سپس به حال خود رها شده، تا درخت‌ها از بین رفته و زمین مخروبه گشته است اختصاص داشته باشد؛ چراکه زمین درخت‌کاری شده به طور متعارف و در غالب موارد جز با گذشت ده سال و امثال آن مخروبه نمی‌شود. البته، مخفی نماند که روایات معارض با این دو روایت بسیارند که برخی قبلاً ذکر شده و برخی هم بعداً خواهد آمد. همچنین، احتمال حمل این روایت بر تقیه هم وجود دارد. سپس ایشان روایت زیر را به عنوان روایت معارض ذکر می‌کند:

امیرالمومنین (ع): حق جدید است، اگرچه ایام طولانی بر آن گذشته باشد و باطل خوار و ذلیل است، اگرچه اقوام متعددی آن را یاری کنند (حر عاملی، ۳۴۵/۱۷).

۳- روایت مرحوم صدوق: هرکس خانه‌ای، یا ملکی، یا زمینی را در دست دیگری رها کند، بدون این‌که تا ده سال در این باره حرفی بزند و درخواستی بکند و دعوا و شکایتی را مطرح کند، پس از آن حقی نخواهد داشت (ابن بابویه، ۱۴۱۵، ۱۲۳، نوری، ۱۴۱۵، ۱۱۹/۱۷).

۴- علی بن مهزیار می‌گوید: از ابو جعفر امام جواد (ع)، درباره خانه‌ای پرسیدم که متعلق به زنی بود که یک پسر و یک دختر داشت، پسرش در دریا مفقود شد و خود زن نیز فوت کرد، پس از آن دخترش مدعی شد که مادرش این خانه را به او داده بود و دختر قسمتهایی از این خانه را فروخت و تنها یک قسمت از آن، در کنار منزل یکی

از اصحاب ما (شیعیان) باقی مانده است و او به دلیل غایب بودن فرزند پسر ر این که از او خبری در دست نیست و بیم این که مبادا خریدن قسمت مذکور برای او حلال و مجاز نباشد، نسبت به خرید آن کراهت دارد. امام (ع) در جواب به من فرمود: از چه زمانی مفقود شده است؟ پاسخ دادم: از سال های زیادی. بعد امام فرمود: تا ده سال منتظر او بماند و بعد از آن بخرد. سپس پرسیدم: آیا پس از ده سال که انتظار آمدن او را کشید، خریدن آن قسمت برای او حلال است؟ امام پاسخ داد: آری. (کلینی، ۱۳۶۷، ۷/۱۵۴؛ طوسی، ۱۳۹۰، ۹/۳۹۰).

سند احادیث

شیخ حرعاملی، شیخ صدوق، محقق بحرانی، سیدمحمدحسن موسوی بجنوردی و صاحب جامع الاحادیث الشیعه، به طور صریح یا ضمنی، صحت سند این احادیث را تأیید کرده اند. (ابن بابویه، ۱۴۱۵: ص ۱۲۳؛ بحرانی، ۲۰/۲۰۸؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۷/۲۳۰؛ معزی، ۱۳۷۴، ۲۳/۵۳۹).

در مقابل شهید اول، علامه مجلسی و علامه حلی صحت و اعتبار اسناد این احادیث را مخدوش دانسته اند (شهید اول، ۱۴۱۲، ۳۱۴؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ۱۹/۴۰۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۵/۴۱۴).

مهم ترین روایت در این باب حدیث اول و به ویژه قاعده کلی مذکور در ذیل آن است. بررسی تفصیلی سند آن در این جا مناسب نیست (ر.ک: دیلمی، ۱۳۸۴، ۱۵۴-۱۵۷). در مجموع، سند روایت اول معتبر و قابل قبول است. افزون بر آن، روایت دوم و روایت علی بن مهزیار که به سند شیخ معتبرند، مؤید آن خواهند بود. به این ترتیب، نسبت به اصل صدور این مضمون، از معصوم (ع) می توان اطمینان حاصل کرد. بدیهی است، هرگاه اعتبار سند این روایات پذیرفته نشود، تنها اصول و قواعد فقهی تعیین کننده خواهد بود.

دلالت متن احادیث

شکی نیست که ظهور عرفی حدیث اول و دوم، سقوط حق فرد و عدم امکان مطالبه آن در فرض گذشت زمان‌های مذکور و عدم مطالبه در آن ایام است، بدون این که مقید به موضوع خاص یا سبب خاصی برای عدم مطالبه شده باشد. آن گروه از فقها مانند شیخ صدوق و محقق بحرانی که به این مضمون فتوا داده‌اند، در واقع طبق ظهور عرفی و اصل عمل کرده‌اند. فقهای هم که طبق ظهور عرفی این روایات، فتوا نداده‌اند و تلاش کرده‌اند که آن را مختص به مورد و موضوع خاصی کنند، یعنی اختصاص دهنده به موردی که حق مورد نظر، زمین یا زمین خاصی (اراضی خراجیه) باشد، یا علت عدم مطالبه، مفقودالاثربودن فرد باشد (مجلسی، ۱۴۰۶، ۱۱/۴۵۰) یا مفاد حدیث را بر معانی خلاف ظاهر دیگری حمل کنند (مجلسی، ۱۳۶۳، ۱۹/۴۰۷؛ معزی، ۱۳۷۴: ج ۲۳، ص ۵۳۹؛ حرعاملی، ۱۱/۳۴۵) و یا حتی با قبول امارهٔ اعراض یا ابرا بودن مرور زمان به آن عمل نکنند (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۷/۲۳۰)، در واقع به دو دلیل استناد کرده‌اند: یکی اعراض اکثر فقیهان شیعه از فتوا، طبق ظاهر این روایات؛ و دیگری تعارض مفاد این روایات، با استصحاب مالکیت سابق و قاعدهٔ سلطنت و روایات معارض. بدیهی است این تلاش با فرض قبول صریح یا ضمنی اعتبار این روایات صورت می‌گیرد.

بنابراین، دلیل مخالفان قاعده مرور زمان، یا دلایل خاص مخالف است یا عموم و اطلاقات ادله‌ای مانند استصحاب موضوعی مالکیت سابق که بر استمرار حق علی‌رغم گذشت زمان دلالت دارد و یا اصول و قواعد مخالف با مفاد قاعده مرور زمان می‌باشد و یا اعراض اصحاب. دلیل خاص معتبری در جوامع روایی شیعه در این باره دیده نشده است و برخی روایات ادعا شده بر مدعا دلالت ندارد (صفایی، ۱۳۳۳، ۲۶ و ۲۷) و روایت منقول از نهج البلاغه نیز فاقد سند و غیرقابل استناد است. روایت "لا یطبل حق امری مسلم وان قدم" (الحطاب، ۱۴۱۶، ۶/۶۱۱) نیز در جوامع روایی امامیه ذکر نشده است. تعارض بدوی روایات مرور زمان با عمومات و اطلاقات ادله‌ای مانند آن که

تصرف در مال دیگران جز با رضایت آن‌ها جایز نیست، با تخصیص و تقیید رفع گردیده و در واقع بین آن‌ها تعارضی وجود ندارد. حتی باید گفت اصولاً به تخصیص و تقیید نیازی نیست؛ زیرا روایات مرور زمان بر عموماً و اطلاقات مذکور واردند و به طور واقعی موضوع آن‌ها را از بین می‌برند؛ چون با گذشت زمان معین و تحقق عرفی اماره اعراض، مال مورد نظر دیگر مال متعلق به غیر نیست تا مشمول اطلاقات ادله مذکور گردد. مهم در اینجا بررسی میزان تأثیر اعراض فقها در استنباط و عمل به مضمون یک دلیل برای سایرین و چگونگی تعارض بین مفاد این احادیث با استصحاب و قاعده سلطنت است.

اما در خصوص اعراض مشهور فقها از عمل به مفاد روایات مذکور که در واقع در مقابل شهرت عملی قرار دارد، باید گفت که این امر هنگامی موجب تضعیف روایت می‌گردد که اعراض به وسیله مشهور قدمای اصحاب صورت گرفته باشد. در این صورت، اعراض یکی از مرجحات در باب تعارض اخبار است. بنابراین، به گفته برخی بزرگان و محققین از فقها، شرط اعتبار اعراض و شهرت عملی این است که زمان آن در عصر حضور امام معصوم یا نزدیک به آن و قبل از تألیف کتاب‌های فتوا باشد. به تصریح آن‌ها ما راهی برای احراز این اعراض و شهرت عملی نداریم (نائینی، ۱۴۰۹/۷۸۵؛ عراقی، ۱۴۰۵/۲، ۹۹). علاوه بر آن، با وجود نقل این احادیث در کتب مشهور و معتبری مانند *کافی* و *تهذیب*، که مؤلفان آن‌ها از قدمای برجسته هستند و نقل این احادیث از جانب آن‌ها، به‌ویژه از سوی مرحوم کلینی به منزله قبول آن، دست‌کم از نظر اعتبار سند، محسوب می‌گردد، و با وجود فتوای مرحوم صدوق به مضمون این روایات، چگونه می‌توان اعراض مشهور قدمای اصحاب و نزدیکان به عصر امام معصوم را ادعا کرد؟ به‌ویژه که برخی از قداما در مقابل این روایت سکوت کرده‌اند، نه این که بعد از طرح، آن را رد کرده باشند. این امر می‌تواند ناشی از نوعی برخورد احتیاط‌آمیز باشد که به دلیل خلاف اصل بودن آن و عدم برخورداری مسئله مرور زمان از اهمیت

حیاتی و شدید امروزین آن، امری طبیعی بوده است و نمی‌توان آن را به اعراض تفسیر کرد.

اما نسبت به تعارض روایت مذکور با استصحاب موضوعی مالکیت سابق، بدیهی است در صورت سپری شدن زمانی که عرفاً اماره اعراض یا اسقاط حق تلقی می‌شود، این اماره با استصحاب موضوعی مالکیت سابق به طور بدوی در تعارض خواهد بود. در این صورت، طبق نظر اکثریت و مشهور فقها اماره که صفت دلالت دارد و کاشف از حکم واقعی است، موضوع اصل را که در آن شک نسبت به حکم واقعی شرط شده است، از بین برده و بر اصل مقدم می‌گردد (شیخ انصاری، ۱۴۱۹، ۴۳۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۱۷، ۲۳۸)، اگرچه در این مورد نظر مخالف نادری هم وجود دارد (نائینی، ۱۴۰۹، ۵۹۷/۴)، به ویژه هنگامی که این مال یا حق به وسیله شخص جدید به تصرف درآید و اماره ید نیز به نفع اماره اعراض و اسقاط باشد.

در خصوص تعارض قاعده سلطنت با مفاد روایات مذکور، یعنی اماره اعراض و اسقاط قرار دادن گذشت زمان در عالم اثبات نیز، به نظر می‌رسد که هیچ‌گونه تعارضی بین آن دو وجود ندارد؛ زیرا حق اعراض و اسقاط، خود یکی از وجوه حق سلطنت مالک بر مال خویش است.

همچنین، در این باره که مفاد این روایت با عبارت «لا تبطل الحق بتأخیر المطالبه» تعارض دارد باید گفت که چنین عبارتی به عنوان حدیث صادره از معصوم از طریق شیعه نقل نشده است و حتی در جوامع اولیه و معتبر اهل سنت نیز وجود ندارد و در نتیجه نمی‌توان آن را مبنای بحث قرارداد. بنابراین، هرگاه عرفاً اعراض و اسقاط صدق کند، اثر خود را خواهد داشت و عرف تعارضی بین آن دو نمی‌بیند. شارع و قانون‌گذار می‌تواند برای انضباط بخشیدن به این امر، با توجه به موارد غالب و شرایط زندگی اجتماعی، مصادیق اعراض و اسقاط را معین کند. در واقع، قانونگذار با توجه به موارد غالب گذشت زمان، و با شرایط خاصی، کشف می‌کند که مالک و صاحب

حق، اراده اعراض و اسقاط داشته است و آن گاه مانند سایر امارات قانونی آن را اماره اعراض قرار می‌دهد. در نتیجه، این بیان با عمل حقوقی بودن اعراض منافاتی ندارد؛ زیرا همواره اراده اشخاص از طریق مبرز نوعی یا شخصی احراز می‌گردد. به عبارت دیگر، مرور زمان مصداقی از اعراض است، نه عین آن. به این ترتیب، دلایلی که به عنوان مبنای روی گردانیدن از ظهور عرفی قوی روایات مذکور بیان گردیده بود، موجه به نظر نمی‌رسد و ناگزیر باید به مفهوم عرفی این روایات، که سقوط و عدم امکان مطالبه حق پس از سپری شدن مدتی معین است، به معنی اماره اعراض و اسقاط حق در مقام اثبات، تن داد. البته، این اماره فقهی و حقوقی، مانند همه امارات دیگر (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۱۸/۱۶۹) هرگز مانع مسئولیت اخلاقی فردی که در واقع مالک نیست ولی طبق اماره مرور زمان، در مقام اثبات مالک شناخته می‌شود، نیست. اگرچه امارات ناظر به کشف واقع هستند و کاشفیت نوعی و غالبی از واقع دارند، ولی همواره احتمال خلاف واقع بودن در آن‌ها نهفته است. به عبارت دیگر، اگرچه اماره مرور زمان علاوه بر مقام اثبات ناظر به مقام ثبوت نیز هست، و اصل هم تطابق مقام اثبات با مقام ثبوت است، اما چون کاشفیت آن غالبی و نوعی است، ممکن است در پاره‌ای موارد مطابق واقع نباشد. بدیهی است در چنین مواردی مسئولیت اخلاقی و شرعی اشخاص حقیقی که اماره به سود آنان است منتفی نمی‌گردد و آنان وظیفه شرعی و اخلاقی دارند که مال را به مالک واقعی آن تحویل دهند.

آیا این اماره برای اثبات مشروعیت آنچه در مرور زمان مصطلح وجود دارد

کافی است؟ یا نیازمند دلیل متمم و مکمل است؟

این امر به آنچه عرفاً از روایات مذکور به دست می‌آید، یعنی قلمرو دلالت آن‌ها بستگی دارد. جمود و تعبد بر ظاهر روایات مذکور، حاکی از این است که صرف گذشت زمان‌های مطرح شده و عدم مطالبه در آن، موجب سقوط حق شخص و عدم امکان مطالبه آن می‌گردد. مفاد قاعده مرور زمان، حتی مرور زمان مسقط و مملک هم

چیزی بیشتر از این نیست و نسبت به مرور زمان عدم استماع دعوا نیز صراحت دارد. بنابراین، در این برداشت، روایات مذکور به تنهایی برای اثبات مشروعیت انواع مرور زمان کافی است.

در تفسیر دوم از مفاد روایات مذکور که محتاطانه‌تر و به صواب نزدیک‌تر است، از مفهوم اول تنزل می‌شود و آن مفهوم، بدون قبول دلالت روایات بر عدم استماع دعوی خلاف، چنان که در برخی از دیدگاه‌های مذکور نیز به آن اشاره شده است در چارچوب اماره اعراض و اسقاط محدود می‌گردد. در این صورت مرور زمان معین، اماره اعراض و اسقاط قلمداد می‌گردد. این اماره عرفی و بر وضعیت غالب موارد مبتنی است. قانونگذار جهت انضباط بخشیدن به آن در مقام اجرا، مانند همه امور اجتماعی با توجه به نوع و اهمیت حق مدت مرور زمان ویژه‌ای را در قالب قانون مقرر می‌دارد. با توجه به این که مبنای عمده این قاعده نظم عمومی است، افراد نمی‌توانند نسبت به مدت آن در قرارداد تصمیم بگیرند. البته، امکان اثبات خلاف اماره نیز وجود دارد؛ زیرا مبنای اعتبار اماره، کاشفیت آن است و آن خود مرهون این است که اماره از وضعیت غالب مصادیق و موارد نمایندگی کند. در نتیجه، دادگاه به استماع دعوی مدعی خلاف اماره و رسیدگی به آن مکلف است تا در صورت وجود دلیل قوی‌تر از اماره دست بردارد، حال آن که عدم استماع دعوا، حداقل نصاب لازم و اثر مورد انتظار از قاعده مرور زمان برای پذیرش آن در یک نظام حقوقی است. روایات مذکور در تفسیر دوم، عدم استماع دعوا را، حتی اگر شخص جدیدی مال را حیات و تصرف کرده باشد، نتیجه نمی‌دهد. بنابراین، برای اثبات مطلوب به دلیل متمم و مکمل نیازمندیم. وجود یا عدم وجود چنین دلیلی را ناگزیر در بحث از اصول و قواعد فقهی مرور زمان پی خواهیم گرفت.

شایان ذکر است علاوه بر دلایل خاص پیشگفته و قواعد عامی که در پی خواهد آمد، مهلت‌ها و مواعد خاصی در مورد مسائل مدنی در منابع روایی مطرح شده است

که ماهیتی شبیه مرور زمان دارند. این موارد دست کم می‌تواند مؤیدی بر اصل مرور زمان باشد، از جمله مرور زمان چهار ساله درخواست طلاق به وسیله زوجه فرد مفقودالثر از حاکم (همان، ۳۸۹/۱۵)، مهلت یک ساله جهت فسخ نکاح از طرف زن به دلیل وجود عیب در مرد (همان، ۶۱۰/۱۴)، مهلت یک ساله خریدار جهت فسخ بیع به دلیل وجود عیب در مبیع مملوک (همان، ۴۱۱/۱۲)، تعیین موعد یک ساله جهت حفظ و اعلان اشیاء لقطه و ضاله (همان، ۳۴۹/۱۷) و مهلت‌هایی که برای پاره‌ای از اختیارات در نظر گرفته شده است. دست کم پاره‌ای از مواعدها و مدت‌هایی از این نوع، صرفاً به خاطر تعیین تکلیف افراد و تثبیت روابط حقوقی و شرعی آن‌ها و جلوگیری از استمرار بی‌ثباتی و تزلزل در جامعه است. این موارد نشان می‌دهد که آثار واقعی و نوعی گذشت زمان می‌تواند موجب پیدایش عناوینی گردد و آن عناوین موضوع حکم شرعی قرار گیرند.

با توجه به مطالب پیشگفته، مبنای مخالفت مرحوم کاشف الغطاء با قاعده مرور زمان معلوم می‌گردد. او در مقام بررسی مبحث مرور زمان از مجله الاحکام، به شدت با این قاعده مخالفت می‌کند (کاشف الغطاء، ۱۳۶۱، ۱۰۹/۴). دلیل اصلی مرحوم کاشف الغطاء در این بیان، فقدان دلیل معتبر بر مشروعیت مرور زمان است. با قبول دلالت ادله طرح شده در این دفتر، این ادعا قابل پذیرش نخواهد بود. همچنین، مخالفت مرحوم کاشف الغطاء بر این مبتنی است که مرور زمان مطلقاً و بدون هیچ قید و شرطی موجب عدم استماع دعوا می‌گردد، حال آن که مرور زمان دارای شرایط ویژه و موارد انقطاع و تعلیق است. در این مخالفت، به جنبه‌های اجرایی رسیدگی به دعاوی و کثرت پرونده‌های قضایی توجه لازم نشده است. در واقع عدم امکان عملی رسیدگی به پرونده‌های کهنه‌ای که مدعیان آن‌ها خود سهمی در این امر داشته‌اند، از مبانی مهم قاعده مرور زمان است، هرچند احتیاط و لزوم دقت در احقاق حق، اقتضاء می‌کند که حتی پرونده‌های مربوط به سده‌های گذشته هم با وسواس تمام مورد رسیدگی قرار

گیرد. اما آیا چنین امری امکان دارد؟ آیا پرداختن به چنین دعاوی ای، موجب سرگردانی و بی‌ثباتی در روابط حقوقی افراد و جامعه نمی‌گردد؟

ب) اصول و قواعد فقهی

در صورتی که به هر دلیلی دلالت ادله خاص پیشگفته بر مدعا مورد قبول واقع نشود، تنها اصول و قواعد فقهی عام تعیین کننده خواهد بود. عمده ترین اصولی که به این منظور قابل استناد هستند، به قرار زیر است:

اول - قاعده اعراض

گفته شده است که اساس مرور زمان را می‌توان بر اعراض صاحب حق از حق خود مبتنی ساخت؛ زیرا اگر کسی خود را مالک حقیقی عین غیر منقول دانست و نسبت به آن، به مدت چهل یا بیست سال که به موجب قانون تعیین شده است، سکوت اختیار کرد و علیه متصرف آن اقامه دعوا نکرد، آیا این سکوت و اهمال مدعی حق، با وجود علم او به حقیقت، نباید کاشف نوعی از این باشد که اگر واقعاً هم حقی داشته، از آن اعراض کرده و اراده اعراض داشته است، و در مقابل، آیا نباید تصور کرد که متصرف چهل یا بیست ساله مالک واقعی بوده یا در مقابل اعراض مالک واقعی، مورد ادعا را به حیازت مالک شده است؟ (عدل، ۱۳۴۳، ۱۹۵)

رای اثبات مشروعیت مرور زمان باید ثابت گردد: اولاً، اعراض موجب زوال مالکیت اعراض کننده می‌گردد و ماهیت آن زوال مالکیت است، نه صرفاً اباحه تصرف، و در صورت تصرف آن به وسیله دیگری، اعراض کننده حق رجوع ندارد؛ ثانیاً، گذشت زمان مورد نظر، عرفاً اماره اعراض است؛ ثالثاً، متصرف فعلی با تصرف و حیازت آن در طی مدت معین مالک مال می‌گردد (محقق داماد، ۱۳۷۹، ۲/۲۴۰)؛ رابعاً، اثبات خلاف موارد مذکور در دادگاه ممکن نیست؛ یعنی موارد سه‌گانه فوق، حکم قطعی و فرض قانونی قلمداد می‌شود که نتیجه آن عدم امکان طرح دعاوی خلاف در دادگاه است.

اما در خصوص مرور زمان عدم استماع دعوا، به اثبات موارد سه‌گانه فوق‌نیازی نیست و تنها پس از گذشت زمان معینی از منشأ دعوا و در شرایط خاصی، دیگر طرح ادعا نسبت به آن در دادگاه پذیرفته نمی‌شود، بدون این‌که در مورد اثبات یا نفی مقدمات سه‌گانه مذکور، یعنی مالکیت مالک واقعی حق، اظهار نظر گردد. بنابراین، در مرور زمان عدم استماع دعوا، محور بحث، بررسی مشروعیت مبنای طرح شده جهت عدم استماع دعوا خواهد بود، نه مبنای اسقاط حق مالک سابق و ایجاد حق مالکیت متصرف فعلی. بدیهی است عدم استماع ادعای مالکیت دیگران، مالکیت ظاهری متصرف فعلی را در پی خواهد داشت.

آیا قاعده اعراض مفید زوال مالکیت اعراض‌کننده است، یا این‌که نهایت مدلول آن اباحه تصرف برای دیگران و چشم‌پوشی از انتفاع از آن، در عین حفظ اصل مالکیت خویش است؟ البته، قطعاً اعراض با تملیک عام متفاوت بوده و تملیک عام از محل بحث خارج است.

در این باره در میان فقیهان دو دیدگاه وجود دارد: گروهی از آن‌ها با استناد به ادله مذکور اعراض را مفید زوال مالکیت می‌دانند، و عده‌ای دیگر آن را صرفاً مفید اباحه تصرف می‌پندارند. از جمله شهید ثانی تصریح می‌کند: اگر قراین و شواهد بر اعراض دلالت کند دیگران می‌توانند مال را تملک کنند (شهید ثانی، ۱۴۰۵، ۳۱/۷)؛ یعنی اعراض موجب زوال مالکیت است. صاحب ریاض در همان مسئله و برخی مسائل دیگر ظاهراً اعراض را موجب زوال مالکیت نمی‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۲، ۵۵۱/۱ و ۳۳۹). به نظر می‌رسد که برخی از مناقشات نسبت به زوال حق به وسیله اعراض، از جمله آنچه در کلام شهید ثانی آمده است، صغروی و مربوط به مورد خاص است و برخی دیگر نیز بر این دلالت دارد که صرف نیت اعراض، بدون وجود مبرز و احراز عرفی، مفید زوال مالکیت نیست، چنان‌که ظاهر کلام صاحب *حلائق* چنین است (بحرانی، ۳۴۵/۱۲). جست و جو در متن سخن فقیهان، گویای این امر است که زوال مالکیت به

وسيله كشف عرفی اعراض، دست‌کم اعتقادی معروف و مشهور در بین آن‌ها بوده است (نجفی، ۱۸۴/۲۱ و ۱۸۵؛ کرکی، ۱۸۸/۱۴۰۸)، افزون بر این مقتضای عقلی، عقلایی و عرفی قاعده سلطنت، به شرحی که بیان شد، نیز همین است. آیا گذشت زمان می‌تواند عرفاً اماره اعراض باشد؟ بدهی است یا صرف نظر از مدت زمان مورد نظر و ماهیت مال و حق، گذشت زمان و عدم مطالبه حق در آن زمان معین عرفاً به معنی اعراض تفسیر می‌گردد و این واقعیت، می‌تواند موضوع حکم قانونگذار قرار گیرد. بهترین شاهد، داوری عموم نظام‌های حقوقی وضعی و عرفی در این باره است.

مالکیت متصرف جدید به وسیله تصرف و حیازت مال در بحث قاعده حیازت بررسی خواهد شد. البته، تحقق اعراض فی‌نفسه، مستلزم تحقق واقعی تصرف و حیازت جدید نیست.

با فرض قبول زوال مالکیت به وسیله اعراض و مصداق بودن گذشت زمان مورد نظر برای اعراض و نیز قبول مالکیت ظاهری متصرف و حیازت کننده فعلی نسبت به مال، آیا عدم امکان اقامه دعوا برخلاف این موارد و عدم استماع دعوا نسبت به آن نیز از قاعده اعراض استفاده می‌شود؟ حاصل قاعده اعراض، همان نتیجه ادله خاص مربوط به مرور زمان است، و چنان‌که در ارزیابی قلمرو کارکرد آن ادله بیان گردید، قاعده اعراض نیز فی‌نفسه از اثبات مدعای اخیر قاصر است و جهت اثبات مرور زمان مطلوب محتاج دلیل متمم هستیم.

دوم- قاعده اسقاط و ابرا

می‌توان به منظور اثبات زوال رابطه مالکیت میان مالک سابق و مال یا حق به قاعده اسقاط و ابرا توسل جست یعنی آن که گذشت زمان معین و عدم مطالبه مال یا حق از سوی مالک و ذی حق، با وجود اطلاع او از حقیقت، اماره عرفی اسقاط حق و اراده مالک مبنی بر ابراء ذمه مدیون قلمداد گردد. استدلال به این قاعده در صورتی حتمیت پیدا می‌کند که حوزه کارکرد قاعده اعراض، به اموال و حقوق عینی محدود

گردد. اگر چه ظاهر عبارت بسیاری از فقیهان، چنان که در بحث قاعده اعراض گذشت، تعمیم قلمرو اسقاط نسبت به حقوق و مستفاد از ظاهر ادله قاعده اعراض گسترده‌گی قلمرو آن نسبت به اموال و حقوق است با وجود این، در صورت تمامیت ارکان آن در مورد مرور زمان، این قاعده نیز می‌تواند مبنای مستقل دیگری برای آن باشد.

اما در خصوص تطبیق قاعده مذکور بر قاعده مرور زمان و مصداق بودن آن برای قاعده اسقاط، به نظر می‌رسد، همچنان که گذشت، زمان معین از منشأ حق مطالبه حق و عدم مطالبه آن در این مدت، با وجود سایر شرایط مرور زمان، می‌تواند اماره اعراض مالک ارزیابی گردد. همچنین، می‌تواند در خصوص حقوق و دیون، اماره اسقاط و ابرا قلمداد گردد و اماره عرفی این امر باشد. لکن آیا این قاعده به تنهایی تمام ارکان قاعده مرور زمان را داراست؟ تردیدی نیست که این قاعده تنها می‌تواند دلیل تحقق مرحله اول قاعده مرور زمان باشد؛ یعنی زوال رابطه مالکیت بین متصرف سابق و مالک قبلی از یک سو و مال و حق از سوی دیگر، در نتیجه تمامیت قاعده و تحقق همه ارکان چهارگانه پیشگفته نیازمند ضمیمه شدن ادله تکمیلی خواهد بود.

سوم- قاعده حیازت

کارکرد قاعده حیازت در خصوص مشروعیت قاعده مرور زمان چیست؟ آیا حیازت به تنهایی می‌تواند از عهده این مهم برآید، یا این که قاعده حیازت تنها می‌تواند یکی از ارکان و حلقه‌های این سلسله را به وجود آورد؟ برخی از حقوق‌دانان مسلمان قاعده حیازت را برای این مقصود کافی می‌دانند (الامین، ۱۹۹۳، ۷۱۰؛ سلیم باز، ۹۸۳).

در بحث قاعده اعراض گفته شده است که برای تمامیت قاعده مرور زمان لازم است نسبت مالکیت بین شیء و مالک سابق منقطع گردد و این نسبت بین مال و متصرف فعلی برقرار گردد و گذشت زمان، در تحقق هر دو امر دخالت اساسی داشته باشد و نیز پس از آن، ادعای مالکیت و استحقاق مالک سابق نسبت به مال یا حق، در دادگاه پذیرفته نباشد. با توجه به آنچه که در توضیح مفهوم و آثار قاعده حیازت بیان

گردید، این قاعده تنها می‌تواند مالکیت متصرف فعلی را با فرض عدم تعلق حق دیگری نسبت به مال، یعنی با فرض مباح پنداشتن آن افاده کند و نسبت به رابطه مال با متصرف سابق سلباً یا ایجاباً دلالتی ندارد. همچنین، از اثبات عدم استماع دعوا علیه متصرف فعلی قاصر است.

بنابر این، تنها می‌تواند یکی از عناصر استدلال مطلوب را تأمین کند. البته، در ایفای چنین نقشی منحصر به فرد نیست و قاعده «ید» به شکل مطلوب‌تر و در سطح گسترده‌تری می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که آنچه برخی از حقوقدانان مسلمان گفته‌اند مبنی بر این که قاعده حیازت مهم‌ترین و تنها مبنای مشروعیت قاعده مرور زمان است (عبدالجواد، ۱۳۹۷، ۹)، چندان مقرون به واقع نیست.

چهارم- حکم حکومتی

در قانون مدنی عثمانی حکم سلطان و قاعده تخصیص به عنوان مبنای پذیرش قاعده مرور زمان بیان شده است (الامین، ۱۹۹۳، ۷۱۰)، چنان‌که در فصل مربوط به وظایف قاضی، ماده ۱۸۰۰ این قانون مقرر می‌دارد: «قاضی در انجام محاکمه و صدور حکم، وکیل سلطان است» (الاتاسی، ۱۳۵۵، ۵۰/۶؛ منیرالقاضی، ۱۹۴۹، ۱۷۱). همچنین، در ماده ۱۸۰۱ قانون مذکور آمده است:

«قضاوت به زمان و مکان و به برخی از دعاوی مقید شده و تخصیص می‌خورد، مثلاً یک قاضی که برای قضاوت کردن به مدت یک سال مأموریت دارد، فقط در همان سال قضاوت می‌کند و حق ندارد قبل یا بعد از گذشت آن سال قضاوت کند. همچنین، فردی که جهت رسیدگی به دعوای مشخص منصوب شده است، همه جوانب آن دعوا را رسیدگی می‌کند و حق ندارد به دعوای دیگری رسیدگی کند و شخصی که برای قضاوت در دادگاه معینی منصوب شده است، فقط در همان دادگاه قضاوت می‌کند، و حق ندارد در دادگاه دیگری قضاوت کند. همچنین، اگر دستوری از جانب سلطان صادر شود مبنی بر این که دعوای مربوط به شخص معینی، به دلیل ملاحظات

عدالت خواهانه‌ای که مربوط به مصلحت عمومی است، مسموع نباشد، قاضی حق ندارد به این دعوا رسیدگی کند و درباره آن حکم صادر نماید ... «همان، ۵۱/۶-۶۰»

محور اصلی این استدلال، حکم حکومتی است. حکم حکومتی عبارت است از: «احکام و فرامین جزئی قضایی، اداری و اجرایی و قوانین و مقررات کلی، اعم از قوانین اساسی، عادی، آیین‌نامه و بخش‌نامه‌هایی که با توجه به مصلحت اجرایی در مقام تعیین چگونگی اجرای فتاوی ضروری و مسلم یا مشهور و معتبر یا گزینش فتوای قابل اجرا و مختار حکومت مشروع یا در مقام اجرای آن‌ها، یا در نظر گرفتن مصالح مورد اهتمام شارع مقدس در مقام اجرای احکام الهی، از جانب حکومت اسلامی صادر و مقرر می‌گردد» (طباطبایی، ۱۷۸؛ صرامی، ۱۳۸۰، ۴۷). بنابراین، مشخصه اصلی حکم حکومتی این است که توسط حاکم و در مقام اجرای احکام شرعی و با توجه به مصلحت اجرایی وضع می‌گردد و با تغییر شرایط تغییر می‌کند، برخلاف سایر قوانین که توسط شارع و طبق مصلحت تشریحی وضع می‌گردد. البته، بدیهی است که این نوع حکم هم اصولاً از سوی مراجع صلاحیت دار و مشروع قانونگذاری صادر می‌گردد.

مراد از مصلحت معتبر در احکام حکومتی عبارت است از ترجیح مصلحت مهم‌تر و قوی‌تر از نظر شارع مقدس در مقام اجرای احکام شرعی، در مقابل مصلحت تشریحی که خداوند در مقام تشریح، احکام خود را با توجه به آن مقرر می‌دارد. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ۱۵/۱۸۸)

با توجه به تعریفی که از حکم حکومتی ارائه شد، آیا در صورتی که فردی از مطالبه حق خود برای مدتی طولانی خودداری کند، حکومت نمی‌تواند برای رسیدگی بهتر به دعاوی، انضباط دادن به کار دادگاه‌ها، آسان‌تر کردن اثبات یا نفی ادعاها و جلوگیری از اتلاف وقت و اموال مردم و حکومت، در شرایط خاصی، از جمله آگاهی فرد از حق خویش، به دلیل اهمال و عدم اقدام او، از استماع دعوایش خودداری کند؟ آیا حکومت نمی‌تواند برای ایجاد انتظام در اداره کلان امور قضایی، مدعی حق را ملزم

کند که در مهلت معقولی مبادرت به مطالبه حق خود کند و با مسامحه و سهل‌انگاری در این امر همه تدابیر و برنامه‌ریزی‌های قضایی را به بازی نگیرد؟ آیا حکومت اسلامی نمی‌تواند برای تثبیت روابط اجتماعی و پیشگیری از بروز اختلاف و رعایت مصالح اجتماعی مبادرت به منضبط کردن معیارهای عرفی کند و اموری را با توجه به کارکرد نوعی آن‌ها، به عنوان اماره اعراض، اسقاط و ابرا معرفی کند و آن را به عنوان اماره قانونی اعلام دارد؟ به نظر ما پاسخ به همه این پرسش‌ها مثبت است. اصولاً حکومت بدون برخورداری از این صلاحیت‌ها نمی‌تواند برقرار گردد. آیا می‌توان پذیرفت که شارع مقدس که به هدف خروج زوجه فرد مفقودالثر از سرگردانی، مهلتی را برای پیدا شدن زوج مقرر می‌دارد، بلا تکلیفی جامعه و نظام قضایی را برمی‌تابد؟

پنجم - قاعده عقلی ضرورت حفظ نظام اجتماعی

همه فقیهان امامیه عقل را منبع مستقل استنباط احکام شرعی می‌دانند. در واقع، مناقشات اخباریون در این باره نیز ناظر به قلمرو حجیت دلیل عقلی و عدم اعتقاد به دلیل عقلی گمان‌آور بوده است (خراسانی، ۱۴۱۷، ۲۷۰). قواعد فقهی زیادی در بررسی‌های فقهی مورد استفاده فقیهان قرار می‌گیرند که محصول داوری عقل است. برخی از صاحب نظران درصد شمارش آن‌ها برآمده، و متجاوز از ده‌ها قاعده را به عنوان مولود عقل برشمرده‌اند (کریمی، ۱۴۲۰، ۱۰۰). باید اذعان داشت که با توجه به فاصله روزافزون از عصر وحی و موج پیدایش مسائل جدید، عقل در ساختار نظام فقهی، جایگاه و منزلت تعیین‌کننده‌تری را طلب می‌کند.

یکی از قواعد فقهی عقلی، قاعده ضرورت حفظ نظام اجتماعی است. این قاعده بارها و بارها صریحاً یا تلویحاً مورد استناد قرار گرفته است. از سوی دیگر، قرار ندادن حد و مرز زمانی برای مدعیان جهت طرح و پیگیری ادعای خود، موجب بی‌ثباتی روابط حقوقی افراد در جامعه، دشوار کردن امر رسیدگی به دعاوی - به دلیل کهنه‌شدن و از بین رفتن ادله اثبات دعوا - و برهم خوردن کار مدیریت، سازماندهی و برنامه‌ریزی

رسیدگی به دعاوی و سر انجام موجب اختلال نظام می‌گردد. در نتیجه عقل حکم می‌کند که جهت حفظ نظام اجتماعی، دعاوی افراد، پس از گذشت مدت زمان معین و معقولی و عدم مطالبه و پیگیری از سوی مدعی و اهمال او، در دادگاه استماع نگردد. اکنون لازم است اندکی درباره اثبات صغری و کبری استدلال مذکور توضیح داده شود و سپس حوزه کارکرد این دلیل در ارکان چندگانه مرور زمان ارزیابی شود.

۱- ضرورت حفظ نظام اجتماعی (کبری استدلال)

این قاعده به وضوح مورد توجه و استناد شارع مقدس بوده است. از جمله گویاترین این موارد استدلال امام صادق (ع) به این قاعده جهت اثبات اعتبار قاعده «بید» است. شخصی از ایشان می‌پرسد که آیا اگر من مالی را در دست کسی دیدم می‌توانم گواهی کنم که مال متعلق به اوست؟ امام (ع) پاسخ داد: آری. شخص گفت: گواهی می‌کنم که مال در دست اوست، ولی گواهی نمی‌کنم که مال متعلق به اوست؛ زیرا ممکن است متعلق به دیگری باشد. امام (ع) پرسید: آیا خرید آن مال از او مجاز است؟ شخص پاسخ داد: آری. امام فرمود: شاید آن مال متعلق به دیگری باشد، چگونه خریدن آن برای تو مجاز بوده و ملک تو می‌گردد و می‌گویی که متعلق به من است و بر این ادعای خود قسم می‌خوری، در حالی که جایز نیست بگویی که فردی که تو از طریق او مالک این مال شدی، قبلاً مالک آن بوده است؟ سپس امام (ع) فرمود: اگر انتساب مال به کسی که آن را در اختیار دارد صحیح نباشد، بازار و داد و ستدی برای مسلمانان شکل نخواهد گرفت (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۱۱/۲۱۵).

از این حدیث آشکارا استفاده می‌شود که اولاً، یکی از اغراض مهم شارع حفظ نظام اجتماعی است و قاعده حفظ نظام یکی از قواعد و اصول مورد تأکید او در قانونگذاری می‌باشد. ثانیاً، حفظ نظام و اختلال آن در هر بخش و حوزه‌ای متناسب با آن حوزه است، و لازم نیست که امری مستقیماً باعث اختلال نظام در همه حوزه‌های اجتماعی گردد، تا از جانب شارع مردود و ممنوع اعلام شود.

برخی از مواردی که فقها با توجه به روایاتی از این دست، و با توجه به مبانی کلامی خود، و آنچه از روح شریعت فهمیده‌اند، به این قاعده استناد کرده‌اند، عبارتند از: وجوب عصمت امام (ع) (علامه حلی، ۱۴۱۴/۹/۳۹۵)، وجوب نبوت، (فخرالمحققین، ۱۳۷۸/۶/۶)، وجوب کفایی ادای شهادت و قبول آن، افتا، قضاوت، اجرای احکام شرعی، تجارت، تعلیم و تعلم فقه و جهاد (کرکی، ۱۴۰۸/۷/۷؛ اردبیلی، ۱۴۰۲/۸/۱۳)، اعتبار قاعده ید (شهید ثانی، ۱۴۰۵، ۳۲۶/۴)، اعتبار قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» (همان، ۳۲۶/۱۱)، ولایت فقها در عصر غیبت کبرا (بحرالعلوم، ۱۴۰۳/۳۰۸۳)، ضرورت پرداختن به امور حسبیه (اردبیلی، ۱۴۰۲/۱۲/۱۹۸)، ارانه تعریف معقول از عدالت فردی (حکیم، ۱۴۱۲/۵/۵۱)، مشروط بودن حق الماره به اندک بودن عابران (بهبهانی، ۱۴۱۹/۱۶۰) جواز گرفتن اجرت جهت انجام واجبات (انصاری، ۱۴۱۵/۱۳۸/۲)، عدم جواز مزاحمت برای فقیه متصرف در امور حکومت از سوی فقهای دیگر (خونی، ۱۳۷۱/۵/۶۶)، اصل صحت (همدانی، ۲۱۰/۱)، نفی وجوب احتیاط مطلق در شبهات حکمیه و موضوعیه (خراسانی، ۱۴۱۷/۲۷۵)، اخبار متصرف یا همان ذوالید به طهارت (خونی، ۱۴۱۰ (ب)، ۳۲۲/۱) و ضرورت تعزیر مجرم (خونی، ۱۴۰۷/۱/۳۳۷).

بدیهی است در جهت اثبات اعتبار یک قاعده عقلی، به اثبات استناد به آن از سوی فقها نیازی نیست، بلکه اعتبار آن رهین صحت و استحکام مقدمات آن است. ولی کاربرد گسترده آن هرگونه شک و تردیدی را از بین می‌برد و قدرت و تأثیر اقماعی و روان‌شناختی آن را مضاعف می‌سازد. به این ترتیب، هیچ شبهه‌ای نسبت به حجیت و اعتبار کبرا برای استدلال مذکور، یعنی قاعده حفظ نظام در بین فقها، اعم از قدما و متأخرین، وجود ندارد حتی برخی از فقها رسالت علم فقه را ایجاد انتظام در زندگی دنیوی و اخروی دانسته‌اند (فاضل آبی، ۱۴۰۸/۷/۱). پاره‌ای از مصادیق این قاعده متغیر است و نوع روابط اجتماعی حاکم بر جامعه که به شدت از صنعت و تکنولوژی در حوزه‌های مختلف متأثر می‌گردد، بر آن تأثیر می‌گذارد.

۲- تعیین مهلت مطالبه حق، حافظ نظام اجتماعی (صغرای استدلال)

تردید نیست که کشف واقع و تسلیم حق به صاحب اصلی آن، یک هدف اصلی قضاوت است، ولی این امر تنها هدف قاضی نیست و اصولاً تأکید مطلق بر آن به نوعی سرگردانی، پیدایی دعاوی و مخاصمات مزمن و دیرینه و در نتیجه بی‌ثباتی و عدم انتظام در روابط اجتماعی می‌انجامد. به همین دلیل، هم در نظام‌های غیردینی و عرفی و هم در نظام قضایی اسلامی در کنار غرض پیشگفته، هدف دیگری را برای قاضی تعریف کرده‌اند و آن ضرورت فصل خصومت و پایان بخشیدن به دعاوی است. بر این مهم در منابع و متون فقهی به طور صریح و ضمنی تأکید فراوان شده است.

تعیین ادله اثباتی مشخص برای دعاوی مختلف و ملزم کردن قاضی به پیروی متعبدانه از آن‌ها، حتی اگر از نظر او در دعوایی مشخص فاقد واقع‌نمایی و اطمینان‌بخشی باشد، می‌تواند کارکردی در این جهت داشته باشد؛ یعنی شارع برای تحقق هدف کشف واقع، مرزهای نوعی تعریف کرده است که در صورت به پایان رسیدن آن‌ها و عدم کشف واقع به وسیله قاضی، هدف دوم را فدای هدف اول نمی‌کند. بر این مقصود بارها از سوی فقها تأکید شده است. پذیرش قاعده قرعه که هیچ‌گونه کاشفیتی از واقع ندارد و صرفاً کارکرد آن پایان بخشیدن به منازعه است، بهترین شاهد بر این مدعا است (کریمی، ۱۴۲۰، ۳۴). همچنین، فقها در موارد متعددی به طور مشخص به این اصل استناد کرده‌اند، از جمله در مورد اعتبار مرجحات باب تعارض روایات (انصاری، ۱۴۱۹، ۶۰/۴)، لزوم ترجیح حکم قضایی یک مجتهد در هنگام تعارض احکام آنها (عراقی، ۱۴۰۵، ۱۹۱/۴)، لزوم مراجعه به اهل خبره در حل و فصل دعاوی (همان، ۹۵/۲)، لزوم صدور حکم قاضی طبق یکی از روایات متعارض و عدم امکان صدور حکم به تخییر (همان، ج ۴، ص ۲۱۰) و احکامی که ائمه در مقام قضاوت نسبت به تنصیف اموال صادر کرده‌اند و آشکارا معلوم است که طبق مدعای هردو طرف مشترک بین آن‌ها نبوده است (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۱۳/۱۶۹).

بدون تردید، مبنای اصرار ورزیدن بر فصل خصومت، حتی اگر قاضی واقع را کشف و صاحب واقعی حق را شناسایی نکرده باشد، چیزی غیر از رعایت مصالح عمومی و نظام اجتماعی و به طور مشخص تثبیت روابط حقوقی افراد نیست. بنابراین، قاضی نمی‌تواند برای مدت طولانی به دلیل عدم احراز واقع، رسیدگی به دعوا را به تأخیر اندازد و ناگزیر باید در مدت معقول و براساس دلایل از پیش معین شده و متعارف، به دعوا رسیدگی کند.

بدیهی است این غرض شارع مقدس تنها با وضع حدت برای قضات تأمین نمی‌گردد. افزون بر قضات و دستگاه قضایی، صاحبان حق نیز باید در این جهت نقشی را بر عهده گیرند. آن‌ها باید در یک مهلت معین حق خویش را مطالبه و از پیدایش مخاصمات کهن جلوگیری کنند و بدون عذر موجه و با وجود توان، امکان، علم و آگاهی این امر را به تأخیر نیندازند و اگر در این راه مسامحه کنند، روابط اجتماعی دچار بی‌ثباتی و بی‌نظمی خواهد شد. بهترین دلیل بر مغایر بودن چنین رفتاری با حسن نظام اجتماعی، تلقی خردمندان، مصلحان و به ویژه مدیران دستگاه‌های قضایی دنیا در این باره است. آن‌ها قاعده مرور زمان را با هدف جلوگیری از چنین بی‌نظمی‌هایی پذیرفته‌اند و البته تحت شرایطی به اجرا درآورده‌اند.

برخی از فقها نیز اگر چه در مقام پرداختن به این بحث نبوده‌اند، ولی عدم فصل خصومت‌ها را موجب اختلال نظام اجتماعی دانسته و در واقع درصدد اثبات صغرای این استدلال برآمده‌اند. آنان اظهار می‌دارند: «ناگزیر باید دعاوی و خصومت‌ها حل شود؛ زیرا بقای خصومت‌ها به حال خود موجب اختلال نظام می‌گردد. به همین دلیل، دلایلی که موجب رفع خصومت‌ها می‌گردند، الزاماً در مواردی دیگر دلیل معتبر به شمار نمی‌آیند. بر همین اساس، قسم که شرعاً موجب فصل خصومت می‌گردد، در غیر از دعاوی دلیل معتبر به شمار نمی‌آید» (خونی، ۱۴۱۰ (الف)، ۳۰۸).

همچنین، گفته شده است: «اختلال نظام به وسیله دعاوی باطل، جایز نیست و

به حکم عقل باید از آن جلوگیری کرد؛ زیرا در بسیاری از موارد ممکن است ادعا شود که فلانی متعهد به فلان امر شده است و باید به آن عمل کند. بنابراین، ناگزیر باید حتماً به حاکم مراجعه شود. درست است که تضييع حقوق ممنوع است، لکن باید این امر از ابتدا با مکتوب کردن امور و شاهد گرفتن بر آن مراعات گردد. (خمینی، ۱۴۱۸، ۲/۱۷۴).

بنابراین، اگر به حکم عقل و شرع حفظ نظام اجتماعی لازم است و اگر عدم رسیدگی به اختلافات و دعاوی، پایان نبخشیدن به آن‌ها و به حال خود رها کردن آن‌ها موجب اختلال در نظام اجتماعی می‌گردد و واجب است که از آن جلوگیری گردد، تحقق این امر مستلزم همکاری و تعهد دوجانبه است؛ از یک سو، دستگاه قضایی و قضات باید به رسیدگی و فصل خصومت با روش مشخص و در مدت زمان معقول ملزم گردند و حق استتکاف از رسیدگی به دعاوی را نداشته باشند و از سوی دیگر، صاحبان حق باید به ترتیب معین و در مهلت معقول حق خود را مطالبه کنند تا دعوا به حال خود رها نشده، ادله اثبات نابود و کهنه نگردیده، روابط اجتماعی متزلزل و نظم عمومی مختل نگردد. این امر چیزی جز قاعده مرور زمان نیست که به موجب آن ذی حق موظف است در شرایط خاصی و در مهلت معینی حق خود را مطالبه کند. در غیر این صورت، البته در شرایط معینی، که نوعی مسامحه و سهل‌انگاری از سوی ذی حق در آن نهفته است، قاضی دیگر ادعای او را استماع و رسیدگی نخواهد کرد. بدون تردید، هزینه پذیرش این امر بیشتر از هزینه پذیرش ترتیبات و مقرراتی که حکومت برای حفظ نظام اجتماعی ارایه می‌کند، نیست. گرچه به موجب این مقررات برای افراد تعهداتی به وجود می‌آید و در مجموع حقوق برخی از افراد تضییع خواهد شد، اما در سطح کلان اجرای این مقررات به صلاح جامعه است و بر همین اساس، فقها بر لزوم مراعات چنین مقرراتی فتوا داده‌اند (اراکي، ۱۳۷۱، ۶۰۲؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ۵۵۵).

ضرورت این امر هنگامی آشکارتر می‌گردد که به روند روزافزون ازدیاد جمعیت

و حجم انبوه پرونده‌های مطروحه در محاکم قضایی توجه درخور داشته باشیم. بدون تردید، عنصر کمیت جمعیت یکی از عناصر متمایز کننده جامعه امروزی از جوامع گذشته‌های دور است. کثرت جمعیت و در پی آن ازدیاد پرونده‌ها و میزان محدود وقت و سرمایه‌ای که دولت‌ها می‌توانند به امور قضایی تخصیص دهند، همه می‌تواند قواعد حاکم بر نظام قضایی را از گذشته متمایز کرده و اصول و قواعد خاصی را جهت حفظ نظام آن طلب نماید. شاید بهترین شاهد بر مغایرت پرداختن به دعاوی و پرونده‌های کهنه، با حفظ نظام قضایی و ضرورت تعیین مهلت معین برای طرح دعاوی و مطالبه حقوق، اظهارات یکی از مسئولان ارشد قضایی دهه شصت پس از انقلاب اسلامی، که هنوز میزان دعاوی و جرائم بسیار کمتر از آمارهای فعلی بوده، در این باره است. وی در خصوص عدم امکان رسیدگی در دعاوی کهنه و موافقت امام خمینی (ره) با مختومه اعلام کردن این قبیل پرونده‌ها، می‌گوید: «به یاد دارم در سال ۱۳۶۵ یا ۱۳۶۶، دادستان عمومی مشهد، همان زمان شورای عالی قضایی، به تهران آمد و پس از بررسی پرونده‌ها گفت: تعداد بسیار زیادی پرونده یک صفحه‌ای در داسرا وجود دارد. تکلیف این پرونده‌ها چیست؟ شخصی یک شکایت کرده است و این شکایت همان طور مانده است. این‌ها را باید توی بایگانی بگذاریم. این پرونده‌ها قابل رسیدگی نیست، یا باید به آنها رسیدگی شود؟ خلاصه ما بلامتکلیف ماندیم تا آن که خدمت امام راحل (ره) رفتیم و از ایشان اجازه گرفتیم که این‌گونه پرونده‌ها اصلاً قابل رسیدگی نیست. برای داسرای عمومی مشهد امکان ندارد علاوه بر پرونده‌های خودش، این ۱۴ هزار پرونده را هم رسیدگی کند. آن هم پرونده‌های یک صفحه‌ای را. این جا بود که آقایان به طور ملموس متوجه شدند مسئله «مرور زمان» چیست» (بجنوردی، ۱۳۷۲، ۱۶۰).

علاوه بر اصول و قواعد مذکور، بعضی از فقها به قاعده اقدام، قاعده نفی عسر و حرج، لاضرر و سیره عقلایی جهت اثبات مشروعیت قاعده مرور زمان استناد کرده‌اند؛ زیرا با توجه به این که «جهل به قانون رافع مسئولیت کیفری نیست» فردی که در مدت

مقرر حق خود را مطالبه نکرده، بر علیه خویش اقدام کرده و مسئول از دست دادن حق خود است. همچنین، زنده نگه داشتن دعاوی طی سال های متمادی، موجب بروز عسر و حرج و بلا تکلیفی در وضعیت مالی مردم و بی ثباتی در روابط حقوقی می گردد. از سوی دیگر، حکومت تنها به میزان توان و امکان، مسئول رسیدگی به دعاوی مردم بوده و در این زمینه ناگزیر است دعاوی را طبقه بندی نماید و مهلتی جهت طرح و تعقیب دعوا مقرر دارد. رفتار و منش همه عقلای جوامع به عنوان افراد خردمند و مصلحت اندیش بر این امر گواهی می دهد (همان، ۱۵۷-۱۶۴).

نتیجه گیری

مرور زمان مدنی را می توان به طور مشروع و طبق ادله خاص یا قواعد و اصول عمومی فقهی و البته با شرایط خاص تعلیق و انقطاع آن، و با مدت های متناسب با موضوع و با استثنا کردن برخی از موضوعات، به عنوان اماره اسقاط و ابراء متصرف سابق و اماره تملک متصرف فعلی یا دست کم به عنوان عامل عدم استماع دعوا به منظور رعایت مصلحت اهم در مقام اجرای احکام و همچنین، حفظ نظام قضایی و رسیدگی دقیق و به موقع به پرونده ها با توجه به مجموعه امکانات قضایی، پذیرفت.

بدیهی است که این حکم مانند همه احکام ظاهری دیگر، به دلیل احتمال مخالفت با واقع، به هیچ وجه مسوولیت اخلاقی، طبیعی و شرعی فردی را که در واقع مالک نیست، ولی مرور زمان به نفع او حکم می کند، منتفی نمی سازد. چنین فردی مسوولیت شرعی و اخلاقی دارد که مال را به مالک واقعی آن تحویل دهد.

اگر پذیرش مهلت ها و مواعدهای متعدد در امور حقوقی، در قوانین مصوب پس از انقلاب و مورد تایید شورای نگهبان مشروع است، به طریق اولی پذیرش مرور زمان خاص که مهلت آن بیشتر و ضریب تضییع احتمالی حق در آن کمتر و دلالت مبانی موجه پیشگفته بر آن قوی تر است، مشروع خواهد بود. اگر وضع مقررات و

تشریفات متعددی، از قبیل صلاحیت ذاتی و محلی دادگاه ها، تشریفات خاص اقامه دعوا و...، که عدم رعایت هر کدام موجب سقوط حق مدعی می گردد و در منابع و متون متعارف فقهی چندان نشانی از آن ها نیست، مبنای مشروعی دارد، پذیرش قاعده مرور زمان به طور مشروط و با رعایت موارد انقطاع و تعلیق و استثناکردن موارد ویژه هم که دارای اثر مشابه است، می تواند واجد مبنای مشروع فقهی باشد.

بدین ترتیب، قانونگذار ایران می تواند با پذیرش قاعده مرور زمان از افزایش حجم پرونده های قضایی که در عمل موجب عدم رسیدگی و یا عدم رسیدگی شایسته به بسیاری از دعاوی می شود، جلوگیری کند و به جای سیاست قضایی یکجانبه درمان، سیاست دو سویه پیشگیری و درمان را در پیش گیرد.

منابع

آبی، حسن بن ابی طالب؛ *کشف الرموز*، قم: جماعة المدرسين، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق.، ج ۱
 آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین؛ *کفایة الاصول*، قم: آل البيت، الطبعة الثانية، ۱۴۱۷ق.

الاتاسی، محمد خالد؛ *شرح المجله*، حمص: اسلامیه، الطبعة الاولى، ۱۳۵۵ق.، ج ۵.
 ابن بابویه، محمد بن علی؛ *المقنع*، قم: مؤسسه الامام الهادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ق.
 اسماعیل، وهب ابراهیم؛ *القاموس القانوني*، بیروت: مکتبه لبنان، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۸م.
 اراکی، محمدعلی؛ *توضیح المسائل*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
 امین، محمدعلی؛ *التقادم المكسب للملكية فسی القانون اللبناني*، بیروت: الحلبي الحقوقیه، الطبعة الاولى، ۱۹۹۳م.

انصاری، مرتضی بن محمد امین؛ *فرائد الاصول*، قم: باقری، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق.

_____؛ *المکاسب*، قم: باقری، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ق.

- بجنوردی، محمد؛ « مرور زمان در دعاوی حقوقی و کیفری»، فصلنامه رهنمون، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۷۲، شماره ۴ و ۵.
- بجنوردی، محمد حسن؛ القواعد الفقهية، تحقیق مهدی مهریزی و محمدحسین درایتی، قم: نشر الهادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق، ج ۷.
- بحرالعلوم، محمد؛ بلغة الفقيه، تهران: الصادق، الطبعة الاربعة، ۱۴۰۳ق، ج ۱.
- بحرانی، یوسف؛ الحدائق الناضرة، تحقیق محمدتقی الایروانی، قم: جماعة المدرسين، بی تا، ج ۲۰.
- بهیانی، محمد باقر بن محمد اکمل؛ الرسائل الفقهیه، قم: وحید، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق.
- تبریزی، جواد؛ صرارة النجاة، قم: برگزیده، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ق.
- جیرارکورنو؛ معجم المصطلحات القانونیه، ترجمه منصورالقاضی، بیروت: مجد، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق.
- حرعاملی، محمد حسن؛ وسائل الشیعة، قم: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷.
- حکیم، محسن؛ مستمسک العروة الوثقی، قم: مرعشی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰.
- خطاب الرعینی؛ مواهب الجلیل، تحقیق شیخ ذکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ق، ج ۶.
- خمینی، روح الله؛ صحیفه نور، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ج ۱۵.
- خمینی، مصطفی؛ خيارات، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق، ج ۲.
- خوئی، ابوالقاسم؛ اجتهاد و تقلید، قم: الهادی، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۰ق.
- _____؛ کتاب الطهارة، قم: الهادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۰ق، ج ۱.
- _____؛ مبانى تکملة المتهاج، قم: لطفی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ق، ج ۱.
- _____؛ مصباح الفقاهة، قم: وجدانی، الطبعة الثالثة، ۱۳۷۱ق، ج ۳ و ۵.
- دیلمی، احمد؛ مرور زمان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

- سلیم، رستم باز؛ شرح المجله، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ سوم، بی تا.
- شهید اول، محمد بن مکی؛ الدروس الشرعیة، قم: موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ مسالك الافهام، قم: المعارف الاسلامیه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ق، ج ۷.
- صرامی، سیف الله؛ احکام حکومتی و مصلحت، چاپ اول، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۰.
- صفائی، عبدالصاحب؛ مرور زمان از لحاظ فقه اسلامی، تهران: مسعود سعد، چاپ اول، ۱۳۳۳.
- طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب، تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰ق، ج ۷.
- طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی؛ ریاض المسائل، الطبعة الاولى، آل البيت، قم: ۱۴۱۰ق.
- طباطبایی، محمد حسین؛ بررسی های اسلامی، تهران: هجرت، چاپ اول، بی تا.
- عدل، مصطفی؛ حقوق مدنی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۴۲.
- علامه حلی، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء، قم: آل البيت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴، ج ۹.
- _____؛ قواعد الاحکام، قم: موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ق، ج ۵.
- عراقی، ضیاء الدین؛ نهاییة الافکار، قم: موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ق، ج ۲.
- فخر المحققین، محمد بن حسن؛ ایضاح الفوائد، حاج محمد کوشانپور، بی جا، ۱۳۷۸.
- کاشف الغطاء، محمد حسین؛ تحریر المجلة، النجف: المرتضویه، الطبعة الاولى، ۱۳۶۱ق، ج ۴.
- کریمی، حسین؛ قاعده القرعه، قم: اعتماد، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

- _____؛ **العقل و البلوغ**، قم: دانشگاه قم، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۷، ج ۵.
- محقق داماد، سید مصطفی؛ **قواعد فقه (بخش مدنی ۲)**، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- مهرپور، حسین؛ **مجموعه نظرات شورای نگهبان**، تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج ۳.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ **بحار الانوار**، بیروت: دارالاضواء، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹.
- _____؛ **مرآة العقول**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۱۹.
- _____؛ **ملاذلاخيار**، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: مرعشی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد؛ **مجمع الفائدة و البرهان**، قم: جماعة المدرسين، الطبعة الاولى، ۱۴۰۲ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین؛ **جامع المقاصد**، قم: آل البيت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق، ج ۶.
- محمد، عبدالجواد محمد؛ **الحيارة و التقادم في الفقه الاسلامي**، اسكندرية: منشأة المعارف، ۱۳۹۷ق.
- معزی ملایری، اسماعیل؛ **جامع الاحاديث شيعه**، (زیر نظر آیت الله بروجردی)، قم: مولف، الطبعة الاولى، ۱۳۷۴، ج ۲۳.
- منیر، قاضی؛ **شرح المجله**، بغداد: وزارت المعارف، الطبعة الاولى، ۱۹۴۹م، ج ۴.
- نائینی، محمد حسین؛ **قوائد الاصول** (تقریر محمدعلی الکاظمی الخراسانی)، قم: موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ق، ج ۴.
- نجفی، محمد حسن؛ **جواهر الکلام**، تحقیق شیخ عباس قوچانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۷، ج ۴۰.
- نوری، حسین بن محمد تقی؛ **خاتمة مستدرک الوسائل**، قم: آل البيت، الطبعة الاولى،

١٤١٥ق، ج ١٧.

همدانی، رضابن محمد هادی؛ مصباح الفقیه، صدر، الحجرية، بی تا.

Oxford Dictionary of law edited by Elizabeth A.Martin, 4th Edition, Oxford university Press, 1997.

Black's Law Dictionary, Black, M. A. 6th Edition, West Publishing CO, 1993.

